

## گزارش روزنامه‌نگار ایتالیایی از سفر به ایران

رای بوگیجا برگردان احمد رضا شیخی



یک راهنمای گردشگری پیشنهاد کرد که وقتی به این سرزمین وارد می‌شوید، به جای کلمه «ایران» از «پرشیا» استفاده کنید. اما بعد از یک هفته اقامت، رای بوگیجا به این نتیجه رسید که «ایران» یا «پرشیا» هیچ فرقی نمی‌کند، آنرا هرچه دوست دارید بنامید آنچه که این سرزمین به شما هدیه می‌کند گرمای محبت مردمانش است. با جمعیت تقریبی 78 میلیون نفر، بیشتر ایرانیان زیر 30 سال هستند. جمهوری اسلامی ایران، سالانه دو میلیون گردشگر خارجی جذب می‌کند که بیشتر این افراد از اتحادیه اروپا شامل ایتالیا، آلمان، فرانسه و بلژیک است.

با درک پتانسیل‌های گردشگری این کشور و البته عواید اقتصادی، مسئولان تمایل دارند که آمار جذب گردشگران را بالا ببرند و با یک بلندپروازی قصد دارند تا سال 2015 این آمار را به 20 میلیون نفر در سال برسانند. گرچه دشوار است، اما آنها دارند تمام تلاش‌شان را در این زمینه می‌کنند. من یک هفته در این کشور بودم و برایم تعجب‌برانگیز است که آنها نتوانند به این هدف برسند، چون هیچ اتفاق ناخوشایندی در این کشور نیفتاده که ممکن باشد گردشگران را از ورود به آن بترساند.

## چرا یک نفر باید بخواند تعطیلاتش را در ایران بگذراند؟

این سؤالی بود که من هم وقتی دعوتنامه ایران را روی میز کارم در روزنامه دیدم از خود پرسیدم. در واقع من یک گردشگر اتفاقی بودم. این دعوتنامه از سفارت ایران در رم که مالنا نیز تحت حوزه استحفاظی آنها می‌شود، برای من آمده بود. البته این دعوتنامه برای شخص دیگری صادر شده بود که او در آن زمان امکان سفر نداشت و به من ارجاع شده بود؛ من باید می‌پذیرفتم. بنابراین به سرعت تصمیم گرفتم که این ماموریت را قبول کنم.

میتو میرابلی که عکاس روزنامه است، مرا در این سفر همراهی می‌کرد. ما صبح جمعه با یک پرواز مالنا را به مقصد روم از طریق «رگیو کان بریا» ترک کردیم. در این پرواز زائران مالنی که در راه سفرشان به «اترنال سیتی» بودند و برای شرکت به مراسم «ژان پل دوم» می‌رفتند، حضور داشتند. چهره همراه با لبخند او در بیلبوردهای بسیار بزرگ در «فیومیسینو» دیده می‌شد. چند ساعت بعد و وقتی که بیشتر به شرق نزدیک شدیم، این چهره آیتا... خمینی بود که در اکثر خیابان‌ها و مکان‌ها به چشم می‌خورد.

عصر از طریق پرواز ترکیش ایرلاین به استانبول و پس از آن به تهران آمدیم. آنچه که در این مسیر باعث تعجب من بود نزدیکی فاصله ایران به اروپا بود، بسیار نزدیکتر از آن چیزی که من همیشه درباره آن تصویر می‌کردم. از روم تا استانبول 2 ساعت در پرواز بودیم و بعد از تعویض هواپیما دو ساعت و 40 دقیقه دیگر هم آمدیم تا به پایتخت ایران رسیدیم.

وقتی در پرواز داشتیم به تهران نزدیک می‌شدیم، متوجه شدم که زنان در پرواز روسری سر می‌کنند، زنان در ایران باید موهای خود را بپوشانند و روسری بر سر کنند. ما صبح خیلی زود و روز شنبه در فرودگاه امام خمینی فرود آمدیم. در فرودگاه یک گروه کوچک از خبرنگاران ایتالیایی را دیدیم که در میان آنها یک پیش‌کسوت از مجله L'Espresso و یک «رای» دیگر بود که او از طریق یک پرواز «آنتالیا» و رم از آنکارا به تهران رسیده بود.

ما از یک مسیر CIP که برای افراد مهم تجاری است عبور کردیم و کارهای مربوط به چمدانها و پاسپورت‌های ما توسط یک نیروی ایرانی که به ظاهر بسیار غربی‌تر از هر یک از ما به نظر می‌رسید، سامان پیدا کرد. بعد از 40 دقیقه رانندگی، در هتل لاله بودیم که می‌توانستیم تا زمان صبحانه چند ساعتی استراحت کنیم و بعد تور گردش در شهر آغاز می‌شد.

جمعیت تهران بیش از هفت میلیون نفر است. شهری به هم ریخته و آلوده که تنها تفسیری که می‌توانم از راننده‌های آن بکنم، «دیوانه» است. همیشه فکر می‌کردم ترافیک در شهر پکن وحشتناک است، اما تهران حسابی روی دست پکن زده است.

ساختمان‌های بلند و دیگر سازه‌های مدرن ویژگی خاصی به تهران نداده است و این مورد را وقتی در دیگر شهرهای بزرگ ایران می‌بینید، تأیید می‌شود. البته پایتخت جاذبه‌های جالبی هم دارد.

آن چیزی که بیش از هر چیز در اولین لحظه‌ای که در این سفر به خیابان پا گذاشتم، نظر من را به خود جلب کرد، خودروهای پیکان بود که در همه جا به چشم می‌خورد که یادآور هیلمن هانتر است. یکی از میزبان‌ها از آن به عنوان ماشین آدم‌های فقیر شهر یاد کرد. پیکان‌ها در رنگ‌ها، مدل‌ها، وضعیت‌های مختلف و سرعت حلزونی در تمام جاده‌ها دیده می‌شوند.

مورد قابل توجه دیگر علائم مختلف شهر به زبان انگلیسی بود و من فهمیدم که یاد گرفتن زبان انگلیسی در مدارس ایران اجباری است. بعد از گذران یک روز در پایتخت، با یک پرواز ایران ایر به سمت شهر یزد رفتیم - شهر اعجاب‌آور صنعتی جهان- پرواز با B727 کمتر از یک ساعت طول کشید و ما در ساعت 7:30 عصر در دمای 30 درجه سانتیگراد رسیدیم و این تازه در اواخر ماه آوریل بود.

یزد پایتخت استان یزد و مرکز فرهنگ زرتشتی است. این شهر جمعیتی بیش از پانصد هزار نفر دارد و در شمار شهرهای بزرگ صنعتی ایران است. این شهر برای محصولات دست‌سازش شهرت دارد که شامل منسوجات، فرش، سفال و شیرینی است و اصلاً برای من عجیب نبود وقتی شنیدم بیشترین تعداد افراد مبتلا به دیابت ایران در شهر یزد زندگی می‌کنند! مردم این شهر مذهبی‌اند و برای صداقت‌شان شهرت دارند. در مرکز تهیه و توزیع صنایع دستی و ترمه خجسته دوزی، پیرمردی 92 ساله هنوز مشغول به کار بود که در 70 سال گذشته به آن اشتغال داشت. او فرش‌های بسیار زیبایی رنگارنگ درست می‌کرد. البته این روزها او بیشتر وقتش را روی صندلی چوبی می‌گذارد و با چایی از خودش پذیرایی می‌کرد تا به ماشین فرش‌بافی‌اش دست بزند. یعنی ترجیح می‌داد که رئیس خودش باشد و تصمیم بگیرد کی کار و کی استراحت کند.

او با بی‌میلی و مقداری لبخند، چند متری که تا دستگاه فرش‌بافی راه بود را آمد تا پشت آن بنشیند و فقط برای دوربین‌ها چند دقیقه‌ای کار کند.

در یک کوچه باریک متوجه شدیم که روی هر در، دو کلون در دو سمت در وجود دارد و دلیل آن این بود که زنی که درون خانه است متوجه شود کسی پشت در ایستاده مرد یا زن است. چون اگر مردی در را بزند آنگاه زن باید حجاب را روی سرش بگذارد. در این میان یکی از خبرنگاران ایتالیایی پرسید که اگر کسی که پشت در است با حيله‌گری کلک بزند چه؟ جواب سریع به این سوال این بود: «مرد یزدی راستگو هستند».

یزد با این ادعا که قدیمی‌ترین سیستم لوله‌کشی آب جهان را از سفره‌های زیرزمینی دارد و بدون آن، آب تبخیر یا آلوده شود، افتخار می‌کند.

در آتشکده زرتشتیان یک شعله آتش می‌سوزد که ادعا می‌شود 1550 سال است که خاموش نشده است. اعتقاد مردم بر این است که این آتش بیشتر از این در شهر شیراز بوده است شهری که شش ساعت رانندگی نیز فاصله دارد.

در شهر تفت که در 20 کیلومتری جنوب غربی یزد قرار دارد و اطراف آنرا کوه‌های بلند مرکزی ایران احاطه کرده‌اند هوا خنک‌تر است. این شهر برای مراسم سالانه عاشورا شهرت دارد که برای گرامی‌داشت امام حسین (ع) نوه پیامبر محمد (ص) برگزار می‌شود.

همانطور که به سمت شیراز به راه افتادیم در شهر ابرکوه هم توقف کردیم. یک شهر باستانی که در مسیر جاده ابریشم قرار داشته است. در بیرون این شهر یک درخت سرو عظیم وجود دارد که یک گیاه‌شناس روسی عمر آنرا 4 هزار و پانصد سال تخمین زده است. همین طور اتومبیل حرکت می‌کرد و ما در مسیری که بسیار زیبا بود می‌رفتیم و البته طولانی بودن آن می‌توانست خسته‌کننده هم باشد. کوه‌های بلند و جاده‌های مسطح و شنی تا جایی که چشم کار می‌کرد هیچ حیوان یا آدمی هم به چشم نمی‌خورد. تنها چیزی که بود ایستگاه‌های پلیس بود که در وسط این ناکجا آباد به چشم می‌خورد.

بعد از سه ساعت یا بیشتر، پوشش گیاهی کم‌کم ظاهر شد و کمی بعدتر تمام منطقه پر از سبزه و درخت شد. کشاورزان در زمین‌های‌شان در حال فعالیت بودند.

در استان پارس (فارس) پاسارگاد وجود دارد. اولین پایتخت سلسله امپراطوری هخامنشیان که توسط کوروش کبیر بنیان‌گذاری شده است که البته این مکان آرامگاه ابدی او هم هست. در این مکان که به ثبت میراث جهانی یونسکو هم رسیده است، هنوز خرابی‌هایی به چشم می‌آید و یک ستون بلند که نشانگر مکانی است که کوروش در آن اولین منشور حقوق بشر را نوشته است. به همین دلیل عده‌ای پاسارگاد را محل تولد سازمان ملل می‌دانند.

از آنجا به سمت شیراز رفتیم، پایتخت استان فارس. برای من جای سوال بود که آیا شراب قرمز رنگ انگور نام خود را از این سرزمین به عاریه گرفته است یا نه، که پاسخ‌های چالش‌انگیزی دریافت کردم. یک ایرانی که در این سفر ما را همراهی می‌کرد گفت که اینطور نیست. اما یک خارجی که تخصص خوبی در زمینه غذا و نوشیدنی‌ها داشت، من را مطمئن کرد که اینگونه است [...] پایتخت قدیمی امپراطوری هخامنشیان، حدود 70 کیلومتر در شمال شیراز قرار دارد. این سایت که به ثبت میراث جهانی رسیده است، حدود یک ساعت رانندگی با شیراز فاصله دارد که توسط داریوش کبیر بنیان‌گذاری شده است. اسکندر کبیر اینجا را آتش کشیده است، اما بسیاری از تصاویر و مجسمه‌ها حفظ شده است و فقط بعدها توسط اعراب آسیب دیده است.

آنچه در این سایت باقی مانده است به شکل قابل توجهی شامل مجسمه‌ها، نقش برجسته‌ها و سنگ‌های پایه‌ستون‌هاست. به عبارتی شکوه شهر باستانی و ساکنان آن هنوز در این سرزمین باقی است. البته این این بنا در زمان محمد رضا پهلوی شاه ایران نیز مورد استفاده قرار گرفته است. جشن بسیار با شکوهی که او

در ماه اکتبر سال 1971 در این مکان با عنوان 2500 مین سالگرد بنیانگذاری امپراطوری ایران توسط کوروش کبیر نام داشت و آن گران و پرهزینه شد که تورم را در اقتصاد ایران دو برابر کرد. این اتفاق برای بسیاری از ایرانیانی که زندگی متوسطی داشتند، بسیار سنگین آمد و گرایش مردم علیه شاه افزایش یافت که باعث تبعید او در اوایل سال 1979 میلادی شد.

در نقش‌رستم، سایت تاریخی که در نزدیکی تخت جمشید قرار دارد، مقبره‌هایی موجود است که در دل صخره‌ها قرار دارد. این مقبره‌ها مربوط به داریوش کبیر، اردشیر و داریوش دوم است. این بخش علاقمندان فیلم را به یاد ارتش یک میلیونی که در فیلم 300 در سال 2006 توسط آمریکا تولید شده می‌اندازد.

آفتاب‌سوخته و خسته، قصد بازگشت به شهر کردیم و به واقعیت بازگشتیم؛ اما با یک خانواده عشایری رو به رو شدیم که با چادر، بزها و الاغ‌هایی که برای جابه‌جا شدن از آنها استفاده می‌کردند، حضور داشتند. آنها از اینکه ما در کنارشان ایستادیم و نزدیک رفتیم، خوشحال شدند و برای عکاسی و فیلم‌برداری با ما همکاری کردند. آنها حتی ما را به چادرهایشان دعوت و خوراکی تعارف کردند.

تجربه مشابه دیگری از حجم بزرگی از محبت و گشاده‌رویی مردم زمانی بود که به دانشگاه آزاد در مرودشت رفتیم. این دانشگاه 14 هزار دانشجو دارد. دانشجویها دور ما حلقه زده بودند و مشتاقانه به ما برای ورود به دانشگاه خوش‌آمد گفتند و به زبان انگلیسی سوال‌های مختلفی از ما پرسیدند. یک دانشجوی پسر وقتی من داشتم برای‌شان توضیح می‌دادم که مالتا کجاست، (به انگلیسی) گفت: چه جالب، من هم دوست دارم که آنجا زندگی کنم.

بین 50 تا 55 درصد دانشجویان این دانشگاه را دختران تشکیل می‌دهند و کلاس‌ها به صورت مختلط برگزار می‌شود. بیشتر دختران دور ناشر کتاب ایتالیایی که با ما سفر می‌کرد و قدش به بلندی 6 فوت، جمع شده بودند. البته او ثابت کرد که هر کجا که باشیم بین زنان و دختران ایرانی بسیار محبوب است.

این دانشگاه برای طرح‌های تبادل دانشجوی همیشه موافق است و حتی معاون دانشجویی دانشگاه ما را مطمئن کرد که همیشه طرح‌های تبادل دانشجوی را بررسی می‌کند و هم اکنون هم طرح‌هایی از این دست در دانشگاه‌شان وجود دارد.

در شیراز ما همچنین به آرامگاه حافظ شاعر رفتیم و خیلی زود دیدیم که حتی با گذشتن هفت قرن اشعار او هنوز زنده‌اند و مردم هنوز از آنها راهنمایی می‌جویند [منظور فال گرفتن است].

یک زن ایرانی که در کنار آرامگاه حافظ اشک در چشمانش بود، گفت: «او برای ما مقدس است، شاید بتوان گفت که یک پدر معنوی است.»

مرد دیگر شعر شیراز، شیخ سعدی است که اشعار و نوشته‌های بسیار ارزشمند باقی‌مانده و به عنوان گنجینه‌ای از دانایی استفاده می‌شود.

پرواز از شیراز به اصفهان کمتر از یک ساعتی طول کشید. شهر اصفهان در فاصله 430 کیلومتری از جنوب تهران قرار دارد.

این شهر همانجایی بود که راهنما به ما گفت: «وقتی به اینجا سفر می‌کنید، بگویید به پرشیا آمده‌ام». در این شهر مردم از ادیان مختلف در کنار هم زندگی می‌کنند که بیشتر آنها را می‌توانید در میدان امام ببینید. میدان امام یک سایت تاریخی است که به ثبت فهرست میراث جهانی یونسکو رسیده است و بعد از میدان «تیانمن» در پکن، دومین میدان بزرگ جهان به شمار می‌رود.

در فاصله نزدیکی به میدان یک صاحب غرفه که به راحتی می‌توان فکر کرد که او یک ایتالیایی است، آنقدر حس کار و تجارت داشت که می‌توانست باعث شرمندگی بسیاری از بانک‌های بزرگ جهانی شود. او برای ما درباره تفاوت انواع مختلف فرش صحبت کرد. به صورت پایه‌ای دو نوع گره وجود دارد: گره فارسی و گره ترکی که او اصرار داشت گره فارسی محکم‌تر است. یک سری از فرش‌ها را عشایر می‌بافند و بقیه در شهرها بافته می‌شوند. در فرش‌های عشایری، تصاویر فرش شامل آن چیزهای است که خودشان می‌بینند؛ مانند کوه، پوشش گیاهی و حیوانات دیگر. فرش‌ها بر اساس طرح‌های فرش بافته می‌شوند.

اما چگونه می‌توان کیفیت یک فرش را تشخیص داد؟ باید پشت فرش را نگاه کنید و ببینید که گره‌های آن چگونه است. بهترین نمونه از این گره در فرشی است که به فرش پرنده شهرت دارد که دو «رو» دارد. این فرش با ابعاد یک در یک و نیم متر، 3500 دلار قیمت دارد. البته یک فرش معمولی در هر مربع یک سانتیمتری اش 1779 گره است و بین 8 تا 9 ماه طول می‌کشد تا بافته شود، در اصفهان 2000 دلار قیمت دارد.

در اصفهان هنرمندان و صنعت پیشگامان بسیاری حضور دارند، همانطور که در این شهر تعداد زیادی مسجد هست و گردش در میان آنها هرگز خسته‌کننده نیست. آخر شب با یک پرواز از اصفهان به تهران آمدیم و گرچه ساعت 11 شب بود اما هنوز ترافیک در خیابان‌ها زیاد و زندگی کامل شهری جریان داشت. ما برای یک ضیافت شام مهمان بودیم و بسیار به ما خوش گذشت و دیگر در اندیشه بازگشت به شهر خود بودیم.

من و متیو از گروه خبرنگاران ایتالیایی در فرودگاه جدا شدیم آنها یک پرواز به رم داشتند که از طریق آنکارا بود. ناشر کتاب خوش‌تیپ هم از طریق استانبول به شهرش باز می‌گشت. اما پرواز ما به صورت مستقیم برای فرانکفورت بود.

هواپیمایی عظیم بوئینگ 747 تقریباً پر شده بود و من خودم را به صندلی‌ام که در بخش وسط قرار داشت رساندم تا ساعت 5 در پرواز باشم. این هواپیما که کاملاً پر از بار شده بود ساعت 3:20 بامداد از تهران پرواز کرد و من متوجه شدم که بیشتر زنان کم‌کم روسری‌های‌شان را برداشتند و موهای‌شان را باز گذاشتند.

منبع: <http://www.anthropology.ir/article/27449.html>